

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



بِهانه بودن ۱۸۱

باش تا بهانه‌ای برای بودنم باشد

کوبیدن
سوخنده‌ای
که برای
کودکم
ساخته‌ام

بهانه بود ۱۸۱

نویسنده: محسن عباسی ولدی

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سیدحسن موسی زاده

گرافیکست و صفحه آرا: سعید صفارنژاد

ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توکلی

ارتباط با ناشر: ۰۲۵-۳۳۲۲۱۶۶۲

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۶

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۵۵۰۰ تومان

مرکز پخش: ۰۲۵-۳۷۷۴۶۹۹۲

با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی

یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی

کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.

www.bookroom.ir

سامانه پیامکی: ۱۰۰۰۳۰۲۲

پایگاه اطلاع رسانی نویسنده:

www.abbasivaladi.ir

کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه : عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور :

کویر سوخته ای که برای کودک ساخته ام /

نویسنده محسن عباسی ولدی.

مشخصات نشر :

قم: آیین فطرت ، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۳۵ ص. : مصور(رنگی).

فروست: بهانه بودن. باش تا بهانه ای برای بودنم باشد : ۸.

شابک : دوره ۱-۱۶-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

ج. ۸: ۵-۱۸-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع :

محمد بن حسن علیه السلام

امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- شعر

Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Poetry : موضوع

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴

Persian poetry -- 20th century : موضوع

موضوع : شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴

Religious poetry, Persian -- 20th century : موضوع

شناسه افزوده:

بهانه بودن. باش تا بهانه ای برای بودنم باشد : ۸.

رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ ج. ۸. ب ۳۶۵ / PIR۸۱۴۸

رده بندی دیویی : ۱۶۲/۸۱

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۳۴۷۹۹

آقا!

محبت‌های تو را که دیدم
فهمیدم محبت‌های خودم جز نام
نشان دیگری از محبت ندارد.

کاش تو نامه دیگری برای
محبت‌هایت بر من گزیدی تا ما از
دایره اهل محبت بیرون نرفتم.

تقدیم به تو که قلب محبت با
زمنه نامت می‌تپد!



فهرست

- ۹ | مقدمه
- ۱۳ | ما را اهل محبت کن آقا!
- ۲۳ | مدرسه‌ات در کدام محله است؟ آقا!
- ۳۵ | تانمرده‌ایم، عاشقمان کن آقا!
- ۴۵ | راهی که سنگ فرشش بال فرشته‌هاست
- ۵۵ | اسیران زمینی که امیران آسمان شدند
- ۶۷ | ماحتی اجاره‌نشین دل‌های بچه‌ها مان نیستیم
- ۷۹ | غسل‌های عشق که از واژه‌ها چگه می‌کند
- ۸۹ | قول می‌دهم انسانی شوم اهل آسمان
- ۱۰۱ | مهربان‌ترین پدر دنیا! کودکانمان تقدیم تو باد
- ۱۱۵ | قربان نگاهت آقای مهربانی!
- ۱۲۵ | کویر سوخته‌ای که برای کودکم ساختم

مقدمه

تربیت فرزند در هر زمان، باید یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های والدین باشد؛ اما امروزه این دغدغه باید فضای بیشتری از ذهن پدران و مادران را به خود مشغول کند؛ زیرا پیچیدگی‌های موجود در سبک زندگی و موانع بی‌شماری که در مسیر تربیت در دنیای مدرن وجود دارد، کار تربیت را بیش از گذشته سخت و سخت‌تر کرده است.

مجموعه «منِ دیگرما» با موضوع تربیت فرزند در دنیای امروز، خودش را موظف می‌داند راه تربیت فرزند را پیش روی شما والدین بگشاید و بیراهه‌های این مسیر را نشان دهد.

«منِ دیگرما» دوست دارد با نگاهی دقیق به معارف ناب قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام از تربیت، سخن بگوید و تا اندازه‌ی مساحت فهمش از این معارف فاصله نگیرد. اگرچه ادعای تطابق کامل حرف‌های او با آنچه در عمق دین آمده، ادعایی به‌گزارف است. تا کنون «منِ دیگرما» به تنهایی منتشر می‌شد؛ اما به تازگی

دوستی یافته و او را به همراه خود به خانه‌هایتان آورده است. «بهانه بودن» عنوان مجموعه‌ای از متن‌های ادبی است که موضوع مشترک آن، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. «بهانه بودن» خودش را موظف می‌داند که ذهن و دل مخاطبش را مملوّ از نام و یاد امامی کند که زنده و حاضر است. او دوست جدید «من دیگر ما» است.

یک بار میان «من دیگر ما» و «بهانه بودن» گفتگوی کوتاهی شکل گرفت که بد نیست شما هم از آن مطلع شوید. «من دیگر ما» رو به «بهانه بودن» کرد و گفت: قبول داری که آنچه از درون من تراوش می‌کند، مثل نان شب است برای این مردم؟

«بهانه بودن» گفت: چرا قبول نداشته باشم؟ کیست که انسان را بشناسد و قبول نداشته باشد، بالاتراز تربیت انسان هیچ عبادتی وجود ندارد؟ ولی یک سؤال. «من دیگر ما» گفت: بپرس.

«بهانه بودن» گفت: قبول داری که اگر تربیت به ولایت گره نخورد، هرچه قدر هم که مستقیم باشد، باز هم منحرف می‌شود؟

«من دیگر ما» گفت: مگر می‌شود قبول نکرد؟ اصلاً تربیت بدون ولایت امام زنده و حاضر، یک دروغ بی‌مزه بیش نیست. انبوهی از ورق‌ها آگرسپاه شود، دریایی از مرگ‌ها اگر تمام شود، آن هم برای نوشتن هزاران کتاب تربیت، تا وقتی که این برگه‌ها و مرگ‌ها رنگ ولایت نگیرد، کتاب‌ها موضوعش هرچه باشد، تربیت نیست.

«بهانه بودن» گفت: حالا که من و تو یک جور فکر می‌کنیم، پس بیا با هم به خانه مردم برویم. تو راه را نشان مردم بده و من چراغ راه را همیشه روشن نگه می‌دارم. چراغ، روشن اگر باشد و راه معلوم نباشد، آدم مبتلا به سکون می‌شود. راه معلوم، ولی چراغ خاموش، انسان گرفتار بیراهه می‌شود.

از همین جا بود که «بهانه بودن» و «من دیگرما» تصمیم گرفتند دست در دست یکدیگر بگذارند و با هم به خانه شما بیایند. امید است که این همراهی، اتفاقی نو در زندگی شما و فرزندان شما رقم بزند. از این که پذیرای این دو مهمان شدید، ممنونیم. پیش از آن که متن‌های «بهانه بودن» را بخوانید، به چند نکته توجه کنید:

۱. وقتی موضوعات تربیتی در قالب هنر گنجانده می‌شود، علاوه بر ماندگار شدن، انگیزه بیشتری را در مخاطب برای عمل کردن به مفاهیم تربیتی ایجاد می‌کند. همین اعتقاد هم ما را بر آن داشت، تا موضوعات تربیتی را در قالب متن‌های ادبی بگنجانیم. ادبیات در این مسیر، موضوع اصلی نیست، بلکه وسیله‌ای برای انتقال مفاهیم تربیتی است. از همین رو بنای ما در این نثرهای ادبی، خلق جملات پیچیده نیست. ما می‌خواهیم فهم این متون ادبی برای کسانی هم که ارتباط چندانی با ادبیات نداشته‌اند، سهل و ممکن باشد.

۲. به ازای هر جلد از کتاب‌های مجموعه «من دیگرما»، یک جلد «بهانه بودن» تألیف شده است. در این کتاب‌ها، برای هر یک از موضوعات اصلی، یک متن نوشته شده؛ البته ممکن است

به تناسب برخی از موضوعات، برای یک موضوع بیش از یک متن هم نوشته شده باشد.

۳. به نظر می‌رسد مطالعهٔ هر یک از این کتاب‌ها را اگر پس از مطالعهٔ همان جلد «من دیگرم» انجام دهید، مفیدتر باشد. البته این کتاب‌ها طوری نگاشته شده که برای افرادی که انگیزهٔ کافی برای مطالعهٔ کتاب‌های تربیتی ندارند، قابل استفاده باشد. اگر می‌خواهید پدران و مادرانی را که انگیزهٔ کافی برای مطالعهٔ مجموعهٔ «من دیگرم» ندارند، تشویق کنید، دعوت به مطالعهٔ این کتاب‌ها می‌تواند اثرگذار باشد.

۴. «بِهَانَهُ بُوْدن» یک مجموعهٔ چند ده جلدی است که برخی از جلد‌های آن به مجموعهٔ «من دیگرم» اختصاص یافته است. باقی کتاب‌های این مجموعه هم به یاری خدا به تدریج منتشر خواهد شد که مطالعهٔ آنها را هم به شما توصیه می‌کنیم. امیدوارم آنچه در این متن‌ها آمده، چراغ راه تربیت ما و فرزندانمان باشد.

قم: شهربانوی کرامت

بهار ۱۳۹۶

محسن عباسی ولدی

مَنَارِ الْاَهْلِ
مُحِبِّهَا
كَمِ افْتِنَا!



محبت، پیش ما
موضوع شعرهای عاشقانه است.
بسراییم و بخوانیم
و به به بگوییم و چه چه بشنویم.

غزل باشد یا مثنوی
دوبیتی یا شعر نو
هر چه باشد، فرق نمی‌کند
ما دغدغه موزون سرودن داریم
و به دنبال قافیه‌هایی هستیم
که شعرمان را در میان شعرها
مثل خورشید کند در میان آسمان.

محبت پیش ما
برای چرب کردن زبان است.
واژه‌هایمان را روغن‌مالی کنیم
که خوب برق بزنند
و چشم‌نواز شوند و دلبری کنند.

ما واژه‌هایمان را
با محبت چرب می‌کنیم
تا دهان‌ها را آب بیندازیم.
چرخ دنیای ما
با همین زبان‌های چرب می‌چرخد.
پول بخواهیم، زبان چرب می‌کنیم.
ریاست بخواهیم، زبان چرب می‌کنیم
و برای جلب نگاه‌هایی که رنگ هوس دارند
باز هم زبان چرب می‌کنیم.

محبت پیش ما
یک شعار است.
شعاری که سردانش
زحمتی ندارد.
چهره ما را انسان تر نشان می دهد
دل ما را رؤف تر
و ناممان را هم سرزبان ها می اندازد.
به همین راحتی.

محبت در مکتب ما
سهم خانه نیست.
کسی می تواند بر سر جوی محبت با ما بنشیند
که زیر سقف خانه با ما نباشد.
اصلاً مگر خانه جای محبت کردن است؟
خانه جز جای خوردن و خوابیدن
دیگر جای چیست؟

شکم اهل خانه پر شود، کافی است.
دل اهل خانه
گویا نیازی به محبت ندارد.
اصلاً ما شکمشان را پر می‌کنیم
و خدا هم وسیله‌ساز است
بالآخره یک کسی را می‌فرستد
که دلشان را پر کند.

محبت، پیش تو
نفس زندگی و نشانه‌بندگی است.
تو با محبت، سرزمین دلت را
آباد نگه می‌داری.

محبت در مکتب تو
ستون است.
ستونی که انسانیت
روی آن ساخته می‌شود.
تو با محبت، هم عبادت می‌کنی
هم انسان تربیت می‌کنی.

دلی که از محبت، آباد نباشد
رنگی از خدا در آن نیست.
بچه‌ها، فطرتشان پاک است.
آنها از دل‌هایی که رنگ خدا نداشته باشند
فرار می‌کنند.

بچه‌ها از ما فراری‌اند
اما تو که بیایی
بچه‌ها رهایت نمی‌کنند
و ما مانده‌ایم
با بهانه‌های بچه‌ها چه کنیم
وقتی از پیش تو برمی‌گردند.

محبت پیش تو
هم تیغ است، هم پَر:
بدی‌ها را با آن می‌بری
و صورت‌ها را با آن نوازش می‌کنی.

تو مثل ما نیستی
که بخواهی با محبت
چشم عقل را کور کنی
تا خوب و بد
یکی شود برایمان.

تو با محبت
عقل‌های تعطیل شده را
به کار می‌اندازی
تا درست را از نادرست تشخیص دهند.

اصلاً محبت در نگاه تو
غذای عقل است.
عقل‌هایی که گرسنه می‌مانند
چشمشان سوسو می‌زند
و رفته رفته کور می‌شوند.
تو عقل‌های ما را
هیچ وقت گرسنه نگه نمی‌داری.

ما با محبت
گروکشی هم می‌کنیم.
محبت را
شرط رسیدن به خواسته‌هایمان می‌کنیم.
با زبان حال و قالمان می‌گوییم:
«به خواسته من
جامه عمل بیوشان
تا چند جرعه محبت
به کامت بریزم».

تو دل‌ها را از محبت سیر می‌کنی
تا همان را که خدا می‌خواهد
هم خوب ببینیم
هم خوب عمل کنیم.
در مکتب تو
محبت، سرمایه عمل است.
باید باشد
تا کاری انجام شود.

ما محبت می‌کنیم
تا نیاز خودمان را پاسخ دهیم
و وقتی سیر شدیم
سفره را جمع می‌کنیم
اما تو سر سفره محبت می‌نشینی
تا کسی از سر این سفره
گرسنه برنخیزد.

محبت‌های ما
مثل خیلی از کارهای دیگرمان
بوی خودخواهی می‌دهد.
محبت تو
مثل همه کارهایت
بوی خدا می‌دهد.
محبت تو، به دل می‌نشیند
محبت ما، دل را می‌زند.
ما را هم مثل خودت
اهل محبت کن، آقا!
(۱۳۹۵/۴/۳)

مدرسه ان
در کُدام
محلّه است؟



تو امامی و ما مأموم.
ما باید تو را نگاه کنیم
و همانی بشویم که تومی خواهی
اما تو هم
دست روی دست نگذاشته‌ای.

رسالت تو
تکثیر خویش است.
تومی خواهی همانندانِ خودت را
زیاد کنی در این عالم.

ما عین تو که نمی شویم
اما برای مثل تو شدن
عمر هزاران نوح اگر داشته باشیم
و صبر هزاران ایوب
و در گذار روزگاران
لحظه ای از کوشش باز نایستیم
باز هم نمی توانیم
حتی شبیحی با اندکی شباهت به تو
از خودمان بسازیم.



مثل تو شدن
تنها یک فضیلت نیست
که بشود از کنار آن گذشت.
کسی اگر مثل تو نشود
همه دنیا را که داشته باشد
بیچاره است.
و اگر کسی مثل تو شود
دیگر به بهشت، نیازی ندارد.
وجودش می شود بهشت.
تو و هر کسی که مثل توست
آرزوی بهشتید
آرزوی بهشت.

ما به دنیا آمده‌ایم
که مثل تو بشویم.
اگر مثل تو نشویم
احساس پوچی خواهیم کرد.
ما می‌خواهیم زندگی را معنا کنیم
تا از پوچی خلاص شویم.
غافل از اینکه خودمان باید معنا شویم
تا پوچی رهایمان کند.
تو معنای آفرینشی
کسی که مثل تو می‌شود
معنا می‌شود.

آدم‌های بی‌معنا
آفت زمین‌اند.
اگر زمین بخواهد آسمانی بشود برای خودش
آدم‌ها باید معنا شوند.
رسالت تو
معنا کردن آدم‌هاست.

وقتی بیایی
همه می فهمند
که تو برای آنکه آدم‌ها
مثل تو شوند
آنها را می اندازی در خمرهٔ محبت خویش.
به قدری محبت می کنی
که مردم عاشقت می شوند
و وقتی پای عشق به میان آمد
خودشان را می کشند و می کشند به سوی تو.

به قدری پایشان را می گذارند روی «خود» شان
که اثری از «خود» در وجودشان باقی نماند
و همهٔ هستی شان بشود تو.

تو با محبت‌هایی که می‌کنی
«خود» کُشی را می‌کنی فضیلت.
عاشقان تو

برای کشتن «خود» شان
نه تردید می‌کنند، نه تأخیر.
هر کسی برای کشتن «خود» ش
سبقت می‌گیرد از دیگری.

«خود» شان را که کشتند
لاشه‌اش را که به آتش کشیدند
جز تو دیگر چیزی در وجودشان نمی‌ماند.
و آینه می‌شوند، آینه‌تو
یعنی معنا می‌شوند
و به هدف آفرینش خویش می‌رسند.

شراب محبت تو چنان غلیظ است
که با آن می‌شود حتی یک شبه
یک «خود» پرست را
به مقام «خود» کُشی رساند.